

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

خوددورستم و طوس و گودرز و گیو ز لشکر بسی نامداران نیو

همیگشت بر گرد آن رزمگاه بیابان نگه کرد بیراه و راه

بند ۳۴ دستور موقتی خدمات صحرائی مطلب خود را بدین نحو تعقیب میکند :

« چنانکه در اجرای مأموریت او از طرف دشمن مناقضتی ابراز شود

بدواً فرضیات مختلف و معقولی را در خصوص عملیات دشمن و وسائلی

که بر ضد آنها باید برانگیخت از مد نظر گذرانیده ، سپس از روی فکر

و اندیشه تصمیمات اولیه خود را میگیرد ،

**فردوسی** نیز در دنباله اشعار فوق پس از آنکه کسب اطلاع **کیخسرو** را از زمین

و دشمن شریح و فرماندهان تابعه او را آگاه میسازد راجع بمطالب اخیر نظامنامه

نیز بیاناتی فرموده و برانگیختن وسائل لازمه را ضمن اقدامات **کیخسرو** توصیف

میفرماید ، چنانکه فرموده :

دل پادشا شد پر از **کیمیا**

همه ژنده پیلان و مردان **گرد**

طلایه ز هرسو پراکنده **گرد**

بدانسو که بد روی **افراسیاب**

که دشمن نیارد بر آنجا **گذشت**

چو آگاه شد زان سپاه **نیا**

که لشکر فزون بود از آن **کاوشمرد**

بگرد سپه بر ، یکی کنده **کرد**

شب آمد بکنده در افکند **آب**

**خسک** بر پراکند بر **گرد دشت**

طبق اشعار فوق **کیخسرو** نظر بتفوق تعدادی دشمن در انجام منظور خود

مناقضتی مشاهده نموده بنا بر این باتخاذ حالت درنگی تصمیم گرفته ، استحکامات لازمه

ضمن برقراری عوامل تأمینیه از هر سمت تدارک میبندد ، ضمناً چون بایستی موانع را

هنگام شب در راه دشمن تقویت نمود ، بخدمت آنها آب انداخته ، بعلاوه خاصیت موانع

طبیعی را با وسائل دفاع فرعی ( گسترانیدن **خسک** که بمنزله سیمهای خاردار

امروزه است ) تکمیل میکند تا دشمن نتواند باسانی بر آنها دست یافته ، قشون

ایران را که در آنموقع از حیث تعداد کمتر دیده بودند معدوم نمایند . قسمت اخیر این اشعار در واقع ایجاد موانع را بهمان قسمی که در مواد ۲۵-۲۶-۲۷ قسمت اول نظامنامه آرایش زمین قشون شاهنشاهی دستور داده و معمول به امروزه میباشد در حدود وسائل آنروزه فردوسی تأمین فرموده است زیرا مفهوم اجمالی مواد مذکوره بشرح ذیل است که عیناً در اشعار فوق دیده شد :

• ماده ۲۵ - در زمینی که برای محاربه تهیه میشود مقصود از ایجاد مانع آنستکه جبهه جنگ را بر علیه حملات غفلت گیری دشمن حفظ کرد .  
ماده ۲۶ - مانع را میتوان به تنهایی فقط برای جلوگیری یا مراحمت پیشروی دشمن بکار برد .

ماده ۲۷ - موانع مصنوعی را از حیث ارزش میتوان در ردیف موانع طبیعی دانست از قبیل خندقهای عمیق ، طغیان دستی آب ، پرچ و غیره .  
که فردوسی تمام این موانع را بنام کنده و آب افکندن و پراکندن خشک ذکر و مورد استعمال آنها را فوقاً تعیین فرموده است .

از ماده ۳۵ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین استنباط میشود که :  
« هر رئیس از قطع محاربه یا تخلیه سنگر بعد از اینکه در معرض تهدید ، احاطه یا محاصره واقع شده یا اینکه عده های مجاور او عقب رفته اند اکیداً ممنوعست . »  
و در همین ماده نظامنامه تأکیداً مینویسد که :

« احدی حق ندارد برای فداکاری خود میزانی قائل شود . »  
فردوسی معتقد است که اساساً خود جنگجویان بایستی دارای این روحیه و آئین باشند که در قبال بزرگترین خطرات و عظیمترین دشمنان نباید تنگ را قبول

وظائف کلی رؤساء و عده ها در جنگ

و بهر ار مبادرت و محل خود را بدشمن واگذارند که برای این منظور از قول رزمجویان مختلف چنین میفرمایند :

یکی داستان زد بر این بر، پلنگ :	مرا جنگ دشمن به آید ز ننگ
چو پیش آیدت روزگار درشت	که خیره بیدخواه منمای پشت
اگر چرخ جنگ آرد و کوه سنگ	نه بیند کسی پشت ما روز جنگ
نبیند کسی پشت من در گریز	و گر خیزد اندر جهان رستخیز

که در اینجا برای تزریق روح شجاعت و تعصب سپاهیکری در قبال بزرگترین دشمنان (که بطور مبالغه چرخ گردان و کوهها و سنگها را بیان فرموده) تخیله سنگر یا قطع محاربه را جائز ندانسته، ضمناً در قبال عبارات همان نظامنامه که ضمن همین ماده اخیر نوشته است : « هر رئیس که بدون صرف آخرین وسائل مدافعه خود تسلیم شود شرافت خود و شرافت ابوابجمعی خویش را لکه دار نموده است، فردوسی قبول مرگ و کشته شدن را بمراتب بهتر معرفی نموده تا تسلیم شدن و بندگی نمودن از دشمن، چنانکه میفرماید :

<u>جهانجوی اگر کشته گردد بنام</u>	<u>به از زنده، دشمن بدو شاد کام</u>
برزم اندرون کشته، بهتر بود	که بر ما یکی بنده مهتر بود
<u>مرا مرگ بهتر از این زندگی</u>	<u>که سالار باشم کنم بندگی</u>

و باز تأکیداً فرموده که :

یکی داستان زد بر این بر، پلنگ	چو باشی جنگی در آمد بجنگ
بنام از بریزی مرا گفت، خون	<u>به از زندگانی به ننگ اندرون</u>

در ماده ۳۶ همان نظامنامه راجع بسر مشق بودن فرمانده صحبت شده، مخصوصاً مینویسد :

« مراتب شجاعت و خونسردی رؤساء بوجود سر بازان سرایت نموده برای ابراز هرگونه فعالیت و فداکاری مستعدش میکند . »

که در خصوص مراتب شجاعت و لیاقت رؤساء و اثرات آن در این کتاب قبلاً بحث شده و راجع بتأثیر خونسردی فرماندهان در زیردستان، گذشته از آنکه این منظور در مورد بیان عمل اسفندیار پس از عبور از خوانان پنجم خوانده میشود. فردوسی برای تلقین خونسردی در تمام طول جنگ برای عموم جنگ آوران ضمن بیان بزم ششم انوشیروان از قول بوزرجمهر به او بد مویدان چنین میفرماید:

**چو بدخواه پیش تو صف بر کشید      ترا رای و آرام باید گزید**

در پایان همین ماده ۳۶ نظامنامه مینویسد که:

« رئیس تمام جدیت خود را برای برقراری انضباط و بیداری و تحریک اراده های ضعیف و نگاهداری هر يك از نظامیان ابوابجمعی واحد خود مصروف میدارد، عنداللزوم آنها را مجبور باطاعت مینماید. »

فردوسی هم گذشته از آنکه در تمام اشعارش ایندستورها و این احوال خواننده میشود که از آنجمله در بیان عمل پیران موقعیکه میخواسته است روحیه عده شکست خورده خود را تقویت نموده قابلیت جنگی بآنها بدهد و در فصل سوم باب سوم این کتاب قبلاً مذکور افتاده است، معتقد بوده که فراریان در مقابل دشمن طبق ماده ۲۴۱ قانون محاکمات نظامی فعلی بایستی اعدام شوند، و برای ذکر این مقصود در موقع بیان عمل افراسیاب چنین میفرماید:

کسی کاو سر از جنگ بر نافتی      چو افراسیاب آگهی یافتی  
بخنجر بریدی سرش را ز تن      جز از خاک و ریگش نبودی گفن

بین گفتارهای برجسته ناپلئون در کتابهای جنگ این نکته هم ضبط شده که:

« با قشونهاییکه فاقد خصائل جنگی میباشند یعنی کمتر جنگ دیده اند نباید بحمله و تهاجم مبادرت ورزید. » و نیز از قول مولتکه معروف آلمانی هم در خصوص اثر تجربیات جنگی چنین نقل شده که: « بهترین نظریات و عقاید

برای عملیات جنگی آئیده آنستکه ما از تجربیات خودمان بدست آوریم ،

ماده ۲۷ دستور موقتی خدمات صحرائی قشون شاهنشاهی هم نوشته است :

« قوای روحی يك عتده که جنگ آزموده نباشند ممکنست در همان

تصادمات اولیه با دشمن متزلزل شود . »

ولی فردوسی خیلی پیش و بیشتر مفهوم همین مطالب را توضیح و تفسیر و عبارت

بسیار ساده ای بطریق ذیل بیان فرموده است

یکی داستان دارم از روزگار      که هر جای دارم همی یادگار

سک کار دیده بگیرد پلنگ      ز روبه رمد شیر نادیده جنگ

اساساً دربارهٔ پیر و جوان بحث نموده اعتماد بجنگ دیدگان و عدم اعتماد

بجوانان جنگ ندیده را استدلال فرموده مانند يك رشته فرمول ریاضی بابرهان و

دلیل و منطق آن را اثبات و میفرماید :

چنان داد پاسخ بمادر که: شیر      نگردد مگر بازمایش دلیر

چهل ساله ، با آزمایش بود      بمردانگی در فزایش بود

بیاد آیدش مهر نان و نمک      براو گشته باشد فراوان فلک

ز گفتار بدگوی و از نام و ننگ      هر اسان بود، سر نه پیچد ز جنگ

ز بهر زن و زاده و دوده را      نه پیچد روان مرد فرسوده را

جوان ، چیز بیند، پذیرد فریب      بگاه درنگش نباشد شکیب

فدازد زن و زاده و کشت و رز      بچیزی ندارد زنا ارز ارز

چو بی آزمایش نباشد خرد      سر مایه کارها بنگرد

گر آیدونکه پیروز گردد بجنگ      شود شاد و خندان و سازد درنگ

و گر هیچ پیروز شد بر منش      نه بیند جز از پشت اودشمنش

اگرچه بتأثیر نژادی هم کاملاً معتقد بوده و بالاخره مطابق محاسباتی که بعمل

میاورد از شیر جچگان بجز دلآوری انتظاری نمیداشته است ، چنانکه فرموده :

فرماندهی سپهبد فردوسی

اگر بچه شیر نا خورده شیر پیوشد کسی در میان حریر  
دهد نوش او را ز شیر و شکر همیشه و را پروراند بپر  
بگوهر شود باز چون شد بزرگ نرسد ز آهنگ پیل سترگ

و باز در جای دیگر راجع بتأثیر اصالت و نژاد فرموده :

هنر کی بود تا نباشد گهر؟ نژاده کسی دیده‌ای بیهنر؟  
گهر آنکه از فر یزدان بود نیازد بید دست و بد نشنود  
نژاد آنکه باشد بتخم پدر سزد کاید از تخم پاکیزه بر

و مقصود بر آنکه فرد در یک کبیر پادشاه پروس با این عبارت بیان نموده :

« مرکی که بار اکب خود در متجاوز از بیست محاربه حضور داشت  
در فن جنگ بهیچوجه من الوجوه معلوماتی حاصل نکرد ، فردوسی کلی  
و جامع و مؤدب تر بضیق ذیل میفرماید :

کسی کاو ندارد هنر با نژاد مکن زو به نیز ، از کم ویش یاد  
ولی باز بانمام این معتقداتی که باصالت و نژاد داشته معینا بلزوم تجربه کاملاً  
قائل و اشخاص بی تجربه را ناقص تشخیص داده چنانکه فرموده است :

جوان ارچه دانا بود با گهر ای آزمایش نگیرد هنر  
بدو نیک هر گونه باید کشید زهر شور و تلخی بیاید چشید  
جوانان داندۀ با گهر نگیرند بی آزمایش هنر  
حتی در این موضوع بقدری دقیق شده که تفاوت یک روز تجربه زیاد تر را هم  
دخیل دانسته و در حساب میآورد ، چنانکه فرموده :

هر آنکس که یک روز آید به پیش خردمندی او را بود نیز بیش  
کسی کو بود سوده روزگار نباید بهر کارش آموزگار  
در همین ماده نظامنامه مینویسد که :

« در بعضی مواقع باید همیشه جلو رفت و یا بسختی مقاومت نموده  
تا دم مرگ جنگید ، در شیوه کارزار هم مختصراً گفته شده که : « فتح قیمت

وظایف کلمی رؤساء و عده ها در جنگ

خون است « فردوسی بطور کلی کسب شهرت و بزرگی را وابسته خون و به نیروی شمشیر امکان پذیر میدانسته چنانکه میفرماید :

چه گفت آن سراینده مرد دلیر      چونامه بر آویخت با نره شیر  
که گر نام مردی بجوتی همی      رخ تیغ هندی بشوتی همی  
و باز همین مقصود را در جا های دیگر میفرماید :

ز بدها نیایدت پرهیز کرد      چو پیش آیدت روزگار نبرد  
اگر داد مردی بخواهیم داد      ز کوپال و شمشیر گیریم یاد

باز در همین قسمت نظامنامه مینویسد : « در هیچ موقع اجازه داده نمیشود ولو بهر عنوان باشد با دشمن داخل ارتباط شوند و بهر گونه از تشبثات دشمن بیهانه صحبت و غیره باید با گلوله جواب داد . »

فردوسی عیناً این مطلب را با مقدمه بسیار شیرین و با ذکر علت امر میفرماید :

چو دشمن بترسد شود چاپلوس      تو لشکر بیارای و بر بند کوس  
چه گفت آن گرانمایه نیک رای      که یداد را نیست با داد رای  
تو با دشمن بد کنی رزم جوی      که با آتش آب اندر آری بجوی

ولی همین بند نظامنامه کشتن بیگانه و فراریان دشمن را که برای تسلیم میآیند منع نموده و دستور هائی برای جلب آنها معین کرده است که فردوسی هم بطور کلی راجع به یکها میفرماید :

فرستاده شهر یاران کشی      ز یدانشی باشد و بیهشی  
کس اندیشه زینگونه هرگز نکرد      بگرد چنین رای هرگز مگرد  
بر مهتران زشت نامی بود      سپهد ز مردم گرامی بود

و در خصوص رفتار با کسانی که تسلیم شده اند میفرماید :

چو خواهد ز دشمن کسی زینهار      تو زلهار ده باش و کینه مدار  
و گر آشتی جوید و راستی      نه بینی بدش اندرون کاستی

## ازو باز بستان و کینه مجوی نگهدار او را همی آبروی

که در این اشعار علاوه بر منع از کشتن، حفظ حیثیات و آبروی آنها را هم توصیه فرموده است که این دستور از لحاظ سیاست جنگی نیز شامل منافع بشمار می آید. بالاخره در همین بند نظامنامه حفظ اسرار عملیات را در هر يك از مقامات نظامی جداً توصیه و بعد توجه مخصوص را بمندرجات بند ۶۷ همان نظامنامه جلب مینماید که در آن، موضوع افشاء نکردن هر گونه اطلاع را برای صاحبمنصبان يك موضوع شرافتی و يك قاعده مطلق بیان نموده و بالاخره هر نوع صحبت و مذاکره را که از آن اطلاعاتی تراوش نماید اکیداً ممنوع ساخته است.

**فردوسی** راجع به حفظ اسرار اصولاً فوق العاده مصر و در غالب قسمتهای **شاهنامه** این موضوع را متذکر گردیده، از آنجمله با ذکر دلیل و برهان بیان فرموده است:

سخن هیچ مسرای با راز دار	نه او را بود نیز همساز و یار
سخن را تو آگنده دانی همی	بگیتی پراکنده خوانی همی
چو رازت بشهر آشکارا شود	دل بخردت بیمدارا شود
بر آشوبی و سر سبک خواندت	خردمند کز جوش بنشاندت
چه گفت آن سخنگوی پاسخ نبوش	که دیوار دارد بگفتار گوش
<u>اگر جز تو داند که رای تو چیست</u>	<u>بر آن رای و دانش بیاید گریست</u>
زبانرا نگهدار باید بدن	نباید زبان را بزهر آزدن

و حتی برای فرماندهان دستور میدهد که مثلاً چنانکه سر و رمزی را بخواهند برای محرم و مشاور خود بیان کنند چه قسم بایستی مواظبت و دقت نمایند:

هر آنکه که باشی تو با رایزن	سخنها بیارای بی انجمن
اگر دل ترا سنگ خارا شود	نماند نهان آشکارا شود
اگر چند فرست آواز تو	گشاده کند روز، هم راز تو

مخصوصاً راجع بمراعات این مطلب دربارهٔ بیگانگان فرموده است.



هر آنکه که بیگانه شد خویش تو      بدانت راز کم و بیش تو  
از او خویشتن را نگهدار باش      شب و روز بیدار و هشیار باش  
چو بشناخت آواره سامان تو      تواند بدی کرد بر جان تو

ماده ۳۹ همین نظامنامه یعنی آخرین قسمت وظایف کلی رؤساء و عده ها در جنگ، درخصوص پاداش و تحسین در حکم بحث کرده در ضمن آن مینویسد :

« کسانی که استحقاق پیدا کرده اند باید هر چه زودتر ممکن باشد بدریافت پاداش نائل گردند ولی لازم است اعطای آنها باتمام تضمینات لازمه و در حدود صحیحی بعمل آید، زیرا نتیجه قطعی سوء استعمال پاداشها تخفیف و تزییم قدر و ارزش واقعی آنها میباشد. »

فردوسی گذشته از آنکه درخصوص اعطای پاداش فداکاران فرموده است :

گرامی کن آنرا که در پیش تو      سپر کرد جان از بداندیش تو  
در منع پاداش باشخاص نالایق نیز فرموده است :

مبغضای بر هر که رنجت از اوست      و گر چند امید گنجت از اوست

و همانطوریکه در همان ماده ۳۹ مینویسد : « عملاً رؤسای افواج حق دارند

بصاحبمنصبان و درجه داران و نفرانی که عملیات درخشان فوق العاده از

خود بروز داده اند فوراً مدال جنگی بدهند، فردوسی هم مخصوصاً سرعت

اعطای پاداش را پس از خدمت لازم دانسته و میفرماید :

چو نیکی نمایند پاداش کن      ممان تا شود رنج نیکان کهن  
هر آنکس که از بهر تو رنج برد      چنان دان که رنج از پی گنج برد

و حتی تقسیم غنائم را فقط برای فداکاران توصیه میفرماید :

هر آنکه که از دشمن ایمن شوی      سخن گفتن کس نگر نشوی  
غنیمت بر او بخش کاو جنگ جست      بمردی دل از جان شیرین بشت

همچنین موضوع برقراری مستمری را درباره بازماندگان مقتولین دستور میفرماید :

فرماندهی سپهبد فردوسی

هر آنکس که شد کشته در کارزار      و زاو خرد و کودك بود یادگار  
چو نامش ز دفتر بخواند دبیر      درم پیش کودك بود ناگزیر

بعلاوه راجع بکسانی هم که بدکار کرده اند لزوم اجرای عقوبت را در همان

ضمن توضیح فرموده :

چونیکي کند کس تو پاداش کن      و سگر بد آند نیز پر خاش کن  
هر آنکس کز و در جهان جز گزند      نه بینی مر او را چه بهتر ز بند؟  
جز از بد نباشد مکافات بد      چنین از ره داد دادن سزد

چنانکه مفصلاً مذاکره شد نکته نیست که از وظائف اصلی فرماندهان را فردوسی در آن عصر و در حدود وسائل موجوده ناکفته گذارده باشد که بطور کلی عموم آنها هنوز هم بقوت خود باقی است ولی گذشته از همه اینها نکته که بما اجازه میدهد فردوسی را ما فوق عموم فرماندهان نظامی دنیا بدانیم آنست که در حوالی هزار سال قبل دستورها و سفارشاتى بخصوص برای مردان جنگ (اعم از فرمانده یا نظامی) بیان فرموده که حقیقت آنها پس از قرائت بسهولت واضح گشته و کسانی که در مصادعات کوچک یا بزرگ حضور داشته اند رعایت آن نکات را منکر نمیتوانند شد که در عین حال مطالب مذکوره در هیچیک از کتب و نظامنامه هائی که فعلاً در دسترس است جز در **شاهنامه معظم** در جای دیگر تذکری از هیچیک از آنها داده نشده است که قسمتی از آن دستورها در باب آئیه درج و تشریح خواهد گردید.

## ب پنجم

### چند فصل دیگر از جنگ

#### فصل اول

#### رفتار نظامیان در سر زمین دشمن

ماده ۲۵۸ دستور موقتی خدمات صحرائی چنین مینویسد :

« با اینکه مقصود از جنگ انهدام قوای نظامی دشمن است مع هذا حتی در خاک دشمن حقوق بین المللی رسیدن باین مقصود را از راه خیانت ، شقاوت ، تشدد و سختگیریهای بیهوده ممنوع میدارد . تا مدتی که اقدامات تشدد آمیزی لازم نباشد با سکنة ولایات خصم باید بطور عادلانه رفتار نمود ، سوء معامله بی جهت بانضباط نظامی لطمه وارد میسازد و ممکن است خسارات مادی و معنوی و خیمی را برای خود عده هاتهی نماید . تا مدتی که بر حسب مقتضیات نظامی انحصاراتی بعمل نیامده باشد حق مالکیت خصوصی اشخاص باید محترم شمرده شود . هر گونه تشبث و قصد غارتگری و خرابی بیفایده باید مورد مجازات سخت واقع گردد مثل اینکه این تعدیات و سوء اقدامات در خاک خودی یا مملکت دوست اعمال شده باشد . »

فردوسی تمام نکات مذکوره را در هر موقع که از طرف پادشاه یا فرماندهی ، عده را بمأموریت جنگی اعزام میدارد و همچنین در ضمن اندرز پادشاهان باخلاف

خود متذکر گردیده مخصوصاً تذکار این نکات را در موقع اعزام قشون بجنک مانند سایر مسائل مهمه حربی الزام مینماید ، چنانکه در قسمت شرح و بیان داد و فرهنگ اردشیر فرموده است :

یکی پهلوان داشتی نامجوی	خردمند و بیدار و آرامجوی
دبیری بائین و با دستگاه	که دارد ز پیداد، لشکر نگاه
وزان پس یکی مرد بر پشت پیل	نشستی که رفتی خروشش دو میل
ز دی بانگ گای نامداران جنگ	هر آنکس که دارد دل و نام و ننگ
نباید که بر هیچ درویش رنج	رسدهم بر آن کش بود نام و گنج
بهر منزلی در ، خورید و دهید	بر آن زیر دستان سپاسی نهید
بچیز کسان کس میازید دست	هر آنکس که او هست یزدان پرست
و در جای دیگر فرموده :	

کسی کو بجنغت نبندد میان	چنان ساز کز تو نه بیند زبان
کشاورز یا مردم پیشه ور	کسی کو بر زمت نبندد کمر
نباید که بر وی وزد باد سرد	نکوشید جز با کسی هم نبرد
سر بیگناهان نباید برید	ز خون ریختن دست باید کشید
بچیز کسان دست یازد کسی	که بهره ز دانش ندارد بسی
ز چیز کسان سر به پیچید نیز	که دشمن شود دوست از بهر چیز

که در اشعار فوق باز مانند سایر دستورها و نکات دیگر با استدلال امر و نهی فرموده بعلاوه معتقد بوده است که این منظور و بخصوص جلوگیری از غارتگری بایستی با یک شدت و انضباط محکمی رعایت گردد و بقدری باین مسئله اهمیت میداده که در مورد غارت یک بر کاه برای غارتگر مجازات اعدام تعیین و میفرماید :

هر آنکس که او پر گاهی ز کس	ستاند ، نباشدش فریاء رس
بیانش بخنجر کنم بر دو نیم	بخرند چیزی که باید بسیم

حقیقه هم باید تا ایندرجه سختگیری در کار باشد که فکر یغما گری مطلقاً از کله جنگجویان خارج شده تا نتوانند در اولین قدم فتح و پیروزی قانع گردیده بغارت و یغما پردازند ، زیرا اصولاً این رویه معایب مهمی را در بر دارد که هیچیک

از آنها جبران پذیر بنظر میرسد ، از آجمله :

رزمجوئی که در او این قدم فتح خود متوجه چپاول و غارت گردد اراده تعاقب و معدوم ساختن عوامل فعال دشمن از او سلب گردیده و اندیشه آنرا نخواهد نمود که ممکنست دشمن در همان موقعیکه او سرگرم غارت است بحمله متقابله مبادرت نموده نتیجه فداکاریش را بسرعت معدوم سازد .  
بفرض آنکه دچار حمله متقابله دشمن هم نشود هر قدر میزان اشیاء غارتی بیشتر باشد بهمان اندازه سرباز سنگین تر و قابل حرکت او کمتر گشته و طبیعی است عامل حرکت ( که یکی از مهمترین عوامل جنگ بشمار میرود ) فلج میماند ، بعلاوه عشق و توجه بشروت مخصوصاً در میدان محاربه بکلی غلط و بیمورد میباشد زیرا از درجه ارزش ملحشوری و میزان فداکاری اشخاص بمقدار قابل ملاحظه خواهد کاست . از همه اینها گذشته عمل مذموم غارتگری با منش عالی و شرافت مخصوص سپاهیگری بکلی بی تناسب و اساساً منش و قیمت واقعی سرباز را کوچک و علاوه بر آنکه کینه دشمن را تشدید مینماید با اصول مردانگی نیز مخالفت کامل دارد .

**فردوسی** چنانکه مذکور افتاد بتمام این نکات متوجه و در غالب قسمتهای **شاهنامه** بطور روایت مفهوم این نکات را تذکار داده از آجمله در جای دیگر هم از قول **انوشیروان** در موقعیکه بجنگ **قیصر** عزیمت مینماید بفرمان سپاه چنین میفرماید :

ز لشکر جهان دیدگان را بخواند      بسی پند و اندرز نیکو براند  
چنین گفت : گای لشکر بکران      ز پر مایگان و ز گند آوران

اگر یکتن از رای من بگذرید	دم خویش بپیرای من بشمرید
بدرویش مردم رسانید رنج	وگر بر بزرگان که دارند گنج
گر آهنگ بر میوه‌داری کنید	وگر ناپسندیده کاری کنید
وگر کشتندی بکوبد پپای	وگر پیش لشکر بجنبد ز جای
بیزدان، که او داد دیهیم و زور	خداوند بهرام و کیوان و هور
که دژخیم برد میانش به تیغ	اگر چون ستاره شود زیر میغ
به پیش سپه بر، طلایه منم	جهانجوی و بر قلب پایه منم
نگهبان پیل و سپاه و بنه	گاهی بر چیم گاه بر میمنه
بخشکی روم گر بدریای آب	نجویم بر زم اندر، آرام و خواب

مخصوصاً فردوسی موضوع احترام بزراعت و میوه را در همه جا تأکیداً بیان فرموده و گویا در آن زمان برای مجازات متحلف (از هر طبقه که بوده است) یکسال حبس لازم میداسته اند، چنانکه در جای دیگر میفرماید:

اگر اسب در کشتزاری کند	ور آهنگ بر میوه داری کند
ز زندان نیابد بسالی رها	سوار سر افراز یا بی بها

## فصل دوم قرارگاه فرمانده

در شیوه کارزار و نظامنامه های فعلی بطور کلی قرارگاه فرمانده را در محلی تعیین مینماید که از آنجا بهتر بتواند قسمت خویش را در دست داشته اداره نماید ، مخصوصاً در مورد فرماندهان واحدهای بزرگی که در یک نقطه از میدان محاربه حضور پیدا نموده و خود را سرگرم اعمالی مینمایند که از وظایف مقامات مادون آنها میباشد بحث نموده این عمل را خبط بزرگ و قابل ایراد می شمارد ، زیرا چنین فرماندهی از اداره سایر واحدهای خود باز مانده و در صورت ازین رفتن هم بکلی امور کلیه قسمت را فلج خواهد نمود ، **فردوسی** نیز این مسئله را بسیار صریح بیان نموده آمدن فرمانده را در خط اول و شرکت او را در خطر جنگ بکلی بی اساس دانسته و در چندین جا تذکر میدهد که رئیس یا فرمانده بایستی در قلبگاه یعنی در قرارگاه عمومی قرار گرفته ، قسمت های خویش را اداره نماید . از آنجمله در جنگ **هومان و طوس** موقعیکه فرمانده قوای **ایران ( سپهبد طوس )** که بر علیه قوای **توران** فرماندهی را عهده دار شده است شخصاً داخل مبارزه شده و با **هومان** که از قوای **توران** بوده است مصادف میشود ، **فردوسی** از زبان **هومان** خطاب به **سپهبد طوس** این خبط را متذکر و بطریق ذیل تشریح میکند :

بجنبید طوس سپهبد ز جای	جهان پر شد از ناله کر نای
چنین گفت هومان بطوس دلیر :	که آهو چه باشد بچنگال شیر ؟
چنین گفت : کز و بسته شور بهخت	از این سان بشومی بر آید درخت
همه بارو بر گش دروغ آمدست	بزد مهان بی فروغ آمدست
هم اکنون زین بر کنم بیخ اوی	کنم در جهان یاوه تاریخ اوی
نمودم بارزنگ یک دستبرد	که بود از شما نامبردار و گرد
تو اکنون همانا بکین آمدی	که باخشت ا بر پشت زین آمدی

۱ - حشت نکسر اول نوعی از سلاح قدیمی است و آن نیزه کوچکی بوده که در میان آن حلقه از ریشمان یا ابریشم بافته بسته و انگشت سبابه را در آنجا حلقه کرده بجانب دشمن پرتاب مینمودند .

بجان و سر شاه ایران سپاه	که بی جوشن و گرزورومی کلاه
بجنگ تو آیم بسان پلنگ	که بر کوه یازد به نخجیر جنگ
به بینی تو پیکار مردان مرد	چو آورد گیری بدشت نبرد
چنین پاسخ آورد هومان بدوی	که: ناساخته جنگ، پیشی مجوی
گر ایدونکه بیچاره را زمان	بدست تو آمد مشو بد گمان
بجنگ من ارژنگ روز نبرد	کجا داشتی خویشتن را بمرده؟
دلیران لشکر ندارند شرم	نجوشد یکی را بتن، خون گرم
که پیکارگرشان سپهبد شلمست	برزم اندرون دستشان بد شدست

طبق بیت اخیر فردوسی معتقد بوده که در صورت آمدن فرمانده کل در خط اول، قوای روحی دشمن تقویت میگردد. زیرا چنین تصور مینمایند که بقدری کار سخت و تنگ آمده که جز فرمانده کل کسی برای کمک و تقویت عده باقی نمانده است و همین باعث تجری دشمن خواهد گردید.

کجا بیژن و گیو و آزادگان؟	جهانگیر گودرز کشاوران؟
تو گر پهلوانی، ز قاب سپاه	چرا آمدستی باوردگاه؟
خردمند بیگانه خواند، ترا	هشیوار دیوانه داند، ترا
توشو، اختر کاویان را بدار	سپهبد نیاید سوی کارزار
نگه کن که خلعت کرا داد شاه!	ز گردان که جویدنگین و کلاه؟!
بفرمای تا جنگ، شیر آورد	ز بر دست را، دست زیر آورد
اگر تو شوی گشته در دست من	بد آید بدین نامدار انجمن
سپاه تو بی قاب و بیجان شوند	و گر زنده مانند پیچان شوند
پس از رستم و زال و سام سوار	ندیدم بایران چو تو نامدار
پدر بر پدر نامبردار و شاه	چو تو جنگ جوئی نیابد سپاه
توشو، تا ز لشکر یکی نامجوی	بیاید، بروی اندر آورده روی
و باز فردوسی همین منظور را در جای دیگر ضمن یک بیت فرموده است	
اگر شاه رفتی و گشتی تباه	پراز خون شدی جان چندین سپاه



## پاره از گفتارهای جنگی

چنانکه در قسمت اخیر باب چهارم تذکار داده شد **شاهنامه فردوسی** مملو از نکات و دستورهای جنگی بوده که غالب آنها با مفاد نظامنامه ها و کتاب شیوه کارزار فعلی که در نتیجه تجارب جنگهای متعدد دنیا تدوین شده است مطابق بوده، ولی یک سلسله دستورها و قواعدی نیز در **شاهنامه** درج است که در کتب فعلی باین سراحت و روشنی و وضوح توجه و اشارتی بآنها است، در صورتیکه حقیقت و اهمیت آنها بسیار واضح و هیچکس نمیتواند منکر آن شود.

اینک قسمتی از آن دستورهای جنگی را که میتوان از گفتارهای بسیار مهم جنگی و مخصوص و منحصر به **فرماندهی سپهبد فردوسی** نامید ذیل درج و محفوظ داشتن آنرا برای عموم بخصوص نظامیان توصیه مینماید:

### ۱- بزم هنگام رزم بفرمانبری ماند:

**که رزم چون بزم پیش آوری فرمانبری ماند این داوری**

الف - حتی در شکار هم بزم جایز نیست،

**بروزی که رای شکار آیدت چو گیرنده بازان بکار آیدت**

**دو بازی، بهم بر نباید زدن می و بزم و نخجیر و بیرون شدن**

**که تن گردد از جنبش می گران نگهداشتن این سخن مهتران**

ب - ولی مرد جنگ باید در موقع خود بزم هم داشته باشد:

**چنین داد پاسخ که جنگی سوار نباید که سیر آید از کارزار**

**همان بزمش آید همان رزمگاه برخشنده روز و شبان سپاه**

**نگردد بهنگام، نیروش کم ز بسیار و اندک نباشد دژم**

**بمردان ز هرگونه کار آیدا گهی بزم و که کارزار آیدا**

ج - پس در رزم چون ازدها و در بزم آسمان وفا باش:

**ببزم اندرون، تیز دم ازدها ببزم اندرون، آسمان وفا**

۲ - در کار جنگی نباید عجله و شتاب کرد :

ز راه خرد هیچگونه متاب پشیمانی آرد دلت را شتاب  
که هر کس که تیزی کند روز جنگ نباشد خردمند بارای و سنگ  
الف - ولی تأمل زیاد هم جائز نیست :

و مگر برد باری ز حد بگذرد دلاور گمانی بستنی برد  
ب - بطور کلی میانه تندی و تأمل را اختیار کن :

میانه گزین در همه کار کرد به پیوستگی ، هم به ننگ و فبرد  
نه تیزی نه سستی بکار اندرون خرد باد جان ترا رهنمون  
۳ - در جنگ بدشمن رأفت نکن و تن دشمن را نیزه گاه خود  
تو اراده :

همه رزم را دل پراز کین کنیم تن دشمنان جای زوین کنیم  
۴ - آرایش خود را با اسلحه بعمل آور :

سلیح تن آرایش خویش دار سزد ، کت شب تیره آید بکار  
۵ - وقتی بدشمن حمله کن که از جنگ میپرهیزد :

بجنگ آنگهی شو ، که دشمن ز جنگ پرهیزد دوست گردش ، چنگ  
۶ - هر قدر دشمن کوچک باشد او را خوار بگیر :

ندارم همی دشمن خرد ، خوار بترسم همی از بد روزگار  
زیرا ممکن است دشمن کوچک ، ولی دانا باشد :

که دشمن اگر چه بود خوار و خرد مرا و را ، بنادان نباید شمرد

۱ - سنگ در اینجا بمعنی اعتبار و وقار است \* - در این خصوص از گفتار ویدیهلم آلمانی هم  
میگویند که : بدشمن رحم مکنید و بی رحم باشید ، همچنین از قول بیژمارک هم گفته شده که :  
نوعی بادشمن رفتار کن که علاجی بجز گریه نداشته باشد .

۷ - از مصیبت وارده بر دیگری استفاده کن و تجربه بگیر :

بجوئی که یکبار بگذشت آب نسازد خردمند از او جای خواب

۸ - لزوم وحدت فرماندهی :

خردمند گوید که در یک سرای چو فرمان دو گردد ، نماند بجای

چنانچون یک شهر دو کدخدای بود ، بوم ایشان نماند بجای

چو مهتریکی گشت ، شد رای راست بیفزود خوبی و زشتی بکاست

۹ - از فرار دشمن قویتر از خود بیندیش و مغرور مشو :

که دانازد این داستان بزرگ که شیری که بگریزد از چنگ گرم

نباید که گرم از پیش در کشد که او را همان بهخت بد ، بر کشد

۱۰ - بطور کلی در موقع فرار دشمن کمین او را هم در نظر داشته باش

و بتکمیل موفقیت بکوش :

چو تو پشت دشمن به بینی بچیز متاز و پرداز هم جای نیز

نباید که ایمن شوی از کمین سپه باشد آسوده در دشت کین

۱۱ - نیرنگ دشمن را در گفتار نرمش تجسس کن :

ندانسته در کار تندی مکن بیندیش و بنگر ز سر تا به بن

بگفتار شیرین بیگانه مرد بویژه بهنگام تنگ و نبرد

پژوهش نمای و بترس از کمین سخن هر چه باشد بژرفی بین

همه کارها را سر انجام بین چو بدخواه چینه نهد دام بین

\* - همین مسئله را اگر در موقع جنگ بین المللی متفقین از ابتدا فهمیده و رعایت میکردند مدت چهار سال معطل نشده و آنهمه ضایعات و تلفات را متحمل نمی گردیدند چنانکه بالاخر هم تا این نکته عملی نشد و فرماندهی واحده را برقرار و به مارشال فوش واگذار نمودند موفق بمغلوب نمودن متحدین نشدند ، گویا ناپلئون هم تصدیق کرده است که برای محاربه الزم مسائل وحدت اراده و فرمان است .

زیرا بطور کلی هر وقت دشمن تاب جنگ نداشت فریب می‌آورد :

در آشتی کوبد اکنون همی      نیارد نشستن بهامون همی  
چو داند که تگ اندر آمدن شیب      بکار آورد رنگ و بند و فریب

۱۲ - از واگذاری کارهای مهم باشخاص نالایق خودداری کن

چنین گفت خسرو ۴۳: این داستان  
که هرگز بنادان پیراه و خرد  
چو از تو ستاند تن آسان شود  
مخصوصاً اگر در اعمال جنگی شخص نالایق را اثر کتد همی بر قوای دشمن افزوده :

مده مرد بی ارز را ساز جنگ      که چون باز جوئی، نیاید بچنگ  
بدشمن سپارد ترا دوست وار      دو کار آیدش پیش: دشوار و خوار  
سلیح تو در کارزار آورد      همان بر تو روزی بکار آورد

ب - با اشخاص ناسپاس نیز بهمین قسم معامله کن :

چه گفت آن خردمند شیرین سخن      که گر بی بنات را نشانی به بن  
بفرجام، کار آیدت رنج و درد      بگرد در ناسپاسان مگرد

۱۳ - با هر کس اول نرمی کن، اگر پیش نرفت درشتی نیا :

نخستین نرمی سختگوی باش      بداد و بکوشش بی آهوی باش  
چو کارت نرمی نگرود نکوی      درشتی کن آنگاه، پس رزمجوی

۱۴ - از اخلاف دشمنی که آسیب دیده بیندیش :

تو از در کشتی بچه اش پروری؟      بدیوانگی ماند این داوری  
پدر کشتی و تخم کین کاشتی      پدر کشته را کی بود آشتی؟

۱۵ - چون باید کشت و کشته نشد تا پیروز مند گردید، پس هشیارانه

در جنگ خود را حفظ کن :

چو رزم آیدت پیش هشیار باش      تت راز دشمن نگهدار باش  
مکن تکیه بر گرز و کویال خود      بدزد از کمند یلان یال خود

بارۀ از گفتار های جنگی

چنین گفت مهتر بدین هر دو مرد: که هشیار باشید روز نبرد

۱۶ - در هر عمل پیشدستی سستی و کندی خطاست:

بکاری که تو پیشدستی کنی بد آید که کندی و سستی کنی

۱۷ - ولی در جنگ پیشدستی، مراقب اسلحه دشمن هم باش:

بدانگه که اسب افکنی گوش دار سلیح هم آورد را هوش دار

۱۸ - از عده های فرماندهانی که در کار سست هستند انتظار ترتیب

و انتظام و انضباط و دوام نداشته باش:

همانا شنیدی که دانا چه گفت چوراز سخن برگشاد از نهفت؟

که هر که گرد جهاندار است نماید جهان بیگمان تدرست

چنان هم که در خانه ها کدخدای چوستی کند، پست گرد دسرای

۱۹ - همیشه دشمن در اراضی آشنا دلیرتر است:

تو شنیدی آن داستان شغال که زد بایکی پیر گریگ همال؟

که سگ را بخانه دلیری بود چو بیگانه شد بانگ وی کم شود.

۲۰ - رحم بر دشمن، ظلم بر خود است:

شبان چونکه بگرفت درنده گریگ اگر زنده ماند نباشد سترگ

دلاور چو از بیشه بگرفت شیر نشان ده، کجا زنده ماندش دیر

و گر مهر بر خسته شیر آورد همان شیر او را بزیر آورد

از دشمن هم انتظار رآفت نداشته باش:

ز دشمن نیاید مگر دشمنی بفرجام اگر چند یکی کنی

ز دشمن مکن دوستی خواستار و گر چند خواند ترا شهریار

۲۱ - هر قدر نوبت باو گان دشمن را پرورش دهی سرانجام باصل باز میگردند:

یکی داستان زد بر این شهریار که دشمن مدارا چه خرد است، خوار

۱ - همال به فتح اول بمعنی قرین و همتا و شریک و ابمازوشه و مانند باشد، بضم اول هم آمده است.

که ای دایه بچه شیر نر  
 بکوشی و او را کنی پر هنر  
 نخستین که آیدش نیروی جنگ  
 نه بینی که پروردگار پلنگ  
 چه رنجی که جان هم نیاری پیر؟  
 تو بی بر شوی، چون بیاید به بر  
 همان پروراننده آرد بجنگ  
 نه بیند ز پرورده جز درد و جنگ؟

۲۲ - بضور کلی هر نوع پرورشی از دشمن، کمکی است با نهادم خود:

کسی دشمن خویشتن پرورد  
 چنان دان که نوشیروان قباد  
 که هر کو سلیحش بدشمن دهد  
 که چون باز خواهد که آید بکار  
 بگیتی درون نام بد گسترده  
 باندرز نامه چنین کرد یاد:  
 همی خویشتن را بکشتن دهد  
 بد اندیش با او کند کار زار

۲۳ - مردان جنگ نباید پای بند زینت و مال و راحتى باشند:

ز دینا نگویند مردان مرد زرو زسیم و ز خواب و ز خورد

۲۴ - سپاهی و پیشه ور هر يك باید در کار مخصوص بخود قدم

بردارند:

سپاهی نباید که با پیشه ور  
 یکی کار ورز و دگر گرز دار  
 چو این کار آن جوید آن کار این  
 شما دیر مانید و خرم بوید  
 بیک روی جویند هر دو هنر  
 سزاوار هر کس پدیدست کار  
 پر آشوب گردد سراسر زمین  
 برامش سوی ورزش خود شوید

۲۵ - سعی کنید در جنگ، فرمانده دشمن را بکشید؛ سپاه بخودی

خود هزیمت خواهند کرد:

سپه چون سپهبد نگون یافتند  
 درفش و بنه پاک بکنداشتند  
 عنان یکسر از رزم برتافتند  
 گریزان ز کین روی بر گاشتند

۲۶ - با عده کم بمقابله دشمن قویتر مشتاب، باید لا اقل مساوی باشی:

چو چشمه بر ژرف دریا بری  
 هم آورد خود هم چو خود بر گزین  
 بدیوانگی ماند این داوری  
 بخیره میارای تندی بزین

۲۷ - مردان، بخصوص فرماندهان باید ثبات قول و پیمان داشته باشند:

خرد گیر کارایش جان بود مبادا که باشی تو پیمان شکن چو پیمان آزادگان بشکنی ندانم که مردان پیمان شکن که هر گاوزگفت خود اندر گذشت سپهبد کجا گشت پیمان شکن بکوشید و پیمانها مشکند	نگهدار گفتار و پیمان بود که خاکست پیمان شکن را کفن نشان بزرگان بخاک افشکنی ستوده نباشند در انجمن؟ ره رادمردی ز خود در نوشت بخندت بر آن نامدار، انجمن پی و بیخ و پیوند بد، بر کنید
--	---

۲۸ - بر سران سپاه چهار چیز را میتوان عیب شمرد:

یکی آنکه ترسد ز دشمن بجنگ سه دیگر که رای خردمند مرد چهارم که باشد سرش پر شتاب	و دیگر که از بخشش آید به تنگ بیکسو نهد روز تنگ و نبرد نجوید بکار اندر، آرام و خواب
---	--

۲۹ - اداره سپاه و غلبه بر دشمن را باید در سایه فرهنگ و رای

تجسس کرد:

چو خسرو بفرهنگ دارد سپاه چو آذیر باشی ز دشمن برای	بر آساید از درد فریاد خواه بداندیش را دل بر آید ز جای
--	--

۳۰ - لزوم نظام تفرقه در جنگ

بانبوه جستن نه نیکست جنگ مبارز پراکنده بیرون کنیم	شکستی بود، باد ماند بجنگ وز ایشان بیابان پراز خون کنیم
--	---

۱ - نوشتن بفتح اول و تانی بمعنی درنوردیدن (طی کردن، بی نام و نشان ساختن) آمده است.

## ب ششم

### چند مرحله از نبرد

#### فصل اول

#### حفظ تماس

قسمت اخیر بند ۴۳۸ نظامنامه فعلی پیاده نظام قشون شاهنشاهی چنین مینویسد :

« هر فرماندهی که با دشمن اتخاذ تماس نموده باشد اگر این تماس را از دست بدهد خطای بزرگی را مرتکب شده است »

همچنین در بند ۱۸۰ نظامنامه محاربه پیاده نظام قید میکند که :

« حفظ تماس بمنظور ممانعت دشمن است از اینکه موفق به خلاصی خود بشود خواه با استفاده از تاریکی شب خواه بوسیله پوشش خود » .

و در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه ، حفظ تماس را عموماً بر عهده واحد های رده اول ( که شامل طلایه ها و کشیکچیان میباشد ) واگذار میکند .

**فردوسی** عین این مطالب را در موقعیکه سپاه شکست خورده توران از تاریکی شب استفاده نموده موفق بقطع تماس و عقب نشینی میگردند ضمن توییح و ملامتی که از طرف رستم نسبت فرمانده پاسداران بعمل میآورد تشریح فرموده است :

چو پیراهن شب بدرید ماه	فهاد از بر چرخ پیروزه ، گاه
طلایه پراکنده بر کوه و دشت	چوزنگ درنگ شب اندر گذشت
پدید آمد آن خنجر تابناک	بگردار یاقوت شد روی خاک
تیره بر آمد ز پرده سرای	برفتند گردان لشکر ز جای

\* - باز هم روح نظامی فردوسی از اشعار مزبور که ماه را بخنجر تشبیه فرموده خواننده میشود .



چنین گفت رستم بگردنکشان  
بیاید شدن سوی آن رزمگاه  
بشد پیشرو بیژن شیر مرد  
جهان دید پر کشته و خواسته  
همه روی هامون پر از خسته دید  
ندیدند زنده کسی را بجای

که جانی نیامد ز پیران نشان  
بهر سو فرستاد باید سپاه  
بجائی کجا بود دشت نبرد  
بهر سو یکی گنج آراسته  
بخاک اندر افکنده و بسته دید  
زمین پر ز خرافاه و پرده سرای

دشمن برای اغفال ایرانیان چادر و ائاثیه خود را جای گذاشته و با استفاده از

تاریکی شب موفق بقطع تماس شده بود.

بنزدیک رستم رسید آگهی  
ز نامردی و خواب جنگ آوران  
زبان را بدشنام بگشاد و گفت  
بدینگونه دشمن میان دو کوه  
طلایه نگفتم که بیرون کنید؟  
شما سر باسایش و خوابگاه  
تن آسان غم ورنج بار آورد  
چه گویم که روزی تن آسان شوم  
بر آشفتم باطوس همچون پلنگ  
از این پس توهومان و کلباد را  
نگه کن بر این دشت با لشکری  
اگر تاو دارید جنگ آورید  
چو پیروز برگشتم از کارزار  
طلایه نگه کن که از خیل کیست

که شد روی کشور ز ترکان تهی  
بر آشفتم رستم چو شیر ژیان  
که کس را خرد نیست با مغز جفت  
سپه چون گریزد ز ما هم گروه؟!  
در و راغ چون دشت و هامون کنید؟  
سپردید و دشمن برنج و براه؟  
چو رنج آوری گنج بار آورد  
ز تیمار ایران هراسان شوم  
که این جای خوابست یادشت جنگ؟!  
چو پیران و روئین و پولاد را  
تو از کشوری، رستم از کشوری  
مر ازین سپس کی بجنگ آورید؟  
تبه شد همه کرده، فرجام کار  
سر آهنگ این دوده را نام چیست؟

چنانکه ملاحظه شد از قطع تماس که دشمن بوسیله تاریکی شب تحصیل و

موفق به فرار شده بود رستم که فرمانده کل قوا بوده فوق العاده متغیر گردیده،

همه را مورد توبیخ قرار داده فرجام کار را که تمامش فتح بوده با از دست دادن

تماس، تباهی معرفی میکند و همانطوریکه در ماده ۱۸۱ همین نظامنامه حفظ تماس